

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنة الله علی
اعدائهم اجمعین.

بحث در این فرمایش شیخ بود که ایشان به فرینه این که مؤاخذه در تقدیر هست به بیانی
که فرمودند فرمودند که لازمه این تقدیر مؤاخذه این است که شبهه موضوعیه مقصود
است، چرا؟ چون مؤاخذه بر حکم معنا ندارد، خود حکم که مؤاخذه ندارد. مؤاخذه بر انجام
امور حرام است، یا ترک واجب است. پس بنابراین تقدیر حکم با مؤاخذه ناسازگار
می‌شود چون حکم که مؤاخذه ندارد. بنابراین باید بگوییم فعل در تقدیر است یعنی رُفَع
مؤاخذه فعلی که نمی‌دانید. نمی‌دانید این عنوان شرب خمر مثلاً بر او منطبق است یا
عنوان شرب الماء بر آن منطبق است، مؤاخذه این فعل برداشته شده. و وقتی این چنین
شد گفتیم وقتی فعل درت قدیر باشد شبهه موضوعیه می‌شود نه شبهه حکمیه. این
فرمایش شیخ اعظم قدس سره است.

علاوه بر این که سیاق هم همین را اقتضاء می‌کند چون در ما اضطرروا الیه، ما استکرها
علیه و ما لایطقیون ظاهر این است که آن‌ها مؤاخذه بر خود آن‌ها، بر خود آن چیزی که
اکراه بر آن شده، بر خود چیزی که اضطرار بر آن شده، مؤاخذه بر خود آن رفع شده.
پس در ما لایعلمون هم باید مؤاخذه بر خود این ما لایعلمون باشد. و چیزی که می‌شود
مؤاخذه بر خودش باشد غیر از فعل چیزی دیگر نیست، حکم مؤاخذه بر خودش نیست.
این بیان فرمایش شیخ اعظم قدس سره.

از این فرمایش به وجوبی می‌شود تخلص کرد. یک وجه همان وجهی است که بارها تکرار
کردیم که تسلیم می‌کنیم فعل در تقدیر است اما در عین حال این فعل می‌شود به جوری
در نظر گرفت که هم شبهات حکمیه را بگیرد، هم شبهات موضوعیه را بگیرد. یعنی رُفَع
واجبی که نمی‌دانید. و حرامی که نمی‌دانید. پس می‌شود رُفَع مؤاخذه واجبی که نمی‌دانید،
رُفَع مؤاخذه حرامی که نمی‌دانید. بنابراین مبنا جواب می‌توان داد.

جواب دوم این است که اصلاً مؤاخذه بر فعل هم نیست اگر شما می‌خواهید بگویید
مؤاخذه بر فعل است، مؤاخذه بر فعل نیست. بلکه مؤاخذه بر مسبب عن الفعل است.
یعنی مخالفت، یعنی معصیت. شرب الخمر بما أُنْهَیَ شرب الخمر مؤاخذه ندارد، بما أُنْهَیَ
معصیة و مخالفة للمولی، به این عنوان و مؤاخذه برای عنوان معصیت است که البته
مسبب از این فعل است.

تحقق مخالفت و معصیت و اثم بر دو چیز استوار است؛ یک، بر فعل، فعل محرم یا ترک
فعل واجب و دو، بر وجود حکم. اگر حکمی نداشته باشد شرب الخمر یا شرب الخمر
مخالفتی محقق نمی‌شود. بنابراین تحقق مخالفت و معصیت که این موضوع برای مؤاخذه

هست این مسبب از دو امر است؛ هم فعل، هم حکم. این دو تا وقتی بود این مخالفت محقق می‌شود. بنابراین وقتی می‌گوید رُفِع مؤاخذه فعل، اگر فعل هم در تقدیر باشد بر خودش نیست، همان جور که فعل نقش دارد در مؤاخذه، حکم هم نقش دارد در مؤاخذه. هم فعل نقش دارد هم حکم نقش دارد، هر دو ذو نقش هستند در مؤاخذه. بنابراین وقتی هر دو ذو نقش هستند و به لحاظ این تناسب مؤاخذه اشکال ندارد در تقدیر بگیریم و چاره‌ای نداریم به دلالت اقتضاء به قول شما، حکم هم در تقدیر بگیریم اشکال ندارد. یعنی مؤاخذه مسببه عن الفعل و مؤاخذه مسببه عن الحكم برداشته شده. پس بنابراین به این شکل هم ممکن است تخلص کنیم از فرمایش شیخ.

حالا این دو تا جواب بنابر این بود که تحفظ می‌کنیم بر فرمایش شیخ که استظهار فرمود به حکم مقدمه ثانیه در تقریب که آن مَقْدَر مؤاخذه است.

سؤال: ...

جواب: حالا شما دیگه من نمی‌خواهم در این قسمت.... شما بفرمایید ... ولی ظاهراً استمراری هم هست.

سؤال: ...

جواب: بله، تا آخر همان طور که این را خیلی تقویت کردند از این دست بر نمی‌دارد ایشان. یعنی چون می‌فرماید که سه احتمال است، آن‌ها را خراب می‌کند می‌گوید آن که مقدر است همین است. از یک روایت هم که حالا بعداً می‌گوییم می‌خواهد غیر از این استفاده کند، جواب آن روایت را هم می‌دهد فلذا....

سؤال: ...

جواب: نه، آن‌ها را جواب می‌دهد، تخلص می‌جوید....

سؤال: ...

جواب: نه، آن چیز دیگری است. حالا اگر این اشکال‌ها مطرح می‌شود در اثناء کلام. حالا به این کار نداریم که نظریه شیخ اعظم... فعلاً. این نظریه‌ای که حالا فعلاً ابتدائاً به قول شما فرموده و عرض بنده من البدو الی الختم بر همین بود تکیه می‌کنند ایشان با تحفظ بر این، یک جواب هم این جا این است که این مقدمه ثانیه تمام نیست و این جور نیست که این جا خصوص مؤاخذه شما بفرمایید در تقدیر هست حالا به آن بیاناتی که بعداً در تقاریب دیگر خواهد آمد. بنابراین اگر....

سؤال: در ... عرفیه وقتی مولی به او می‌گوید برو نان بخر، نان نخرد مؤاخذه می‌کند می‌گوید چرا نان نخریدی. بر فعل مؤاخذه می‌کند. خدا می‌گوید چرا شرب خمر کردی روز قیامت.

جواب: بله، و یک کسی هم به شما می‌گوید این دستورات مولی مؤاخذه دارد حواست باشد. این جا این هم درست است، هر دو درست است، چون هر دو نقش دارد، جواب همین بود دیگه. هم فعل نقش دارد در مؤاخذه، هم فرمان و دستور و حکم نقش دارد. پس بنابراین مؤاخذه بر خود فعل نیست، بر مخالفت حاصله است و بر اثم و عصیان

حاصله است که این اثم و مخالفت حاصله هم مبتنی بر فعل است، هم مبتنی بر حکم باشد، عملی از عید سر نزنند، ترکی از عید سر نزنند. مخالف حکم عقابی نیست، مؤاخذه‌ای نیست. فعل از عید سر بزنند، حکم سر بزنند، حکمی نباشد باز هم مؤاخذه نیست. بنابراین مؤاخذه بر دو پایه استوار است و دو چیز در آن نقش دارد و مسبب از دو چیز است بنابراین چون مسبب از دو چیز است این جا وقتی می‌گوید مؤاخذه برداشته شد می‌شود مراد از «ما» اعم از حکم و فعل باشد. مؤاخذه حکم و فعل برداشته شده یعنی مؤاخذه مسببه از فعل و حکم هر دو برداشته شده وقتی که نمی‌دانید آن را.

سؤال: بالاخره مؤاخذه بر فعلی که حرام است برداشته شده. باز می‌شود فعل دیگه.

جواب: بر فعلی که حرام است یعنی در حقیقت هم بر دوش فعل است، هم بر دوش حرمت هست. یعنی درسته این مؤاخذه ... نه، باز بر فعلی که حرام است نیست. مغالطه شد. بر فعلی که حرام است نیست، بر مخالفت فعلی که حرام است، بر اسم حاصل از این است.

سؤال: ولی مؤاخذه بر فعلی است که حرام است.

جواب: نه، مؤاخذه بر مخالفت است که این مخالفت با این فعلی که دارای حکم است محقق می‌شود. پس هم این فعل نقش در مخالفت دارد، هم حکم دخالت در مخالفت دارد و الا اگر حکم نباشد مخالفت نیست. کسی شرب خمر بکند، خدا شرب خمر را حرام نفرموده باشد. مخالفت با خدا نکرده، عصیان نکرده. اگر خدا حکم نداشته باشد. خدای متعال حکم داشته باشد این شرب خمر نکند، باز مخالفت با خدا نکرده. پس آن چه که موضوع برای عقاب هست «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» (نور/63) حذر برای مخالفت امر است، گناه برای مخالفت امر است. «خالفت بعض اوامرک» در دعای شریف کمیل «خالفت بعض اوامرک» مخالفت هست که عقاب دارد. مخالفت هم عنوانی است که یسبب و يتولد از فعلی که دارای حکم است، پس هر دو نقش دارد.

سؤال: ... عذاب‌ها از همان اعمال است «ليروا اعمالهم» همین اعمال ما عذاب است در حقیقت.

جواب: دو جور عذاب داریم. معاذنا الله منها، یک عذاب‌هایی هست که عمل ما تبدیل می‌شود به یک چیزی و این رابطه فیزیکی هم شاید داشته باشد، که تغییر و تحول فیزیکی می‌شود. یکی نه، عذاب‌هایی است که خداوند متعال عقوبتاً انجام می‌دهد غیر از آن. هر دو را داریم، ادله دارد هر دو.

سؤال: داریم می‌گوییم فعلی که حکمی دارد، نمی‌گوییم فعل و حکم. اگر گفتیم فعل و حکم مخالفت بر.... فعل و حکم که آن جا حکم عدل فعل قرار می‌گیرد ولی داریم می‌گوییم فعلی که حکمی دارد پس نمی‌توانیم حکم را عدل فعل قرار بدهیم.

جواب: ما که قرار ندادیم که. این که مسبب از ...

سؤال: ما نتیجه بگیریم که ...

جواب: عرض کردیم عقاب بر چیه، مؤاخذه بر چیه؟ عقل شما، وجدان شما، نصوص می‌گوید مال چیه؟ برای مخالفت است. این مخالفت معلول و متولد از چیه؟ از فعل و

هر دو هست، فعل فقط نیست. عرض کردم اگر فعل باشد حکم نباشد نیست، حکم باشد فعل نباشد نیست. این عنوان مخالفت مسبب از فعلی است... از این فعل که شارع حکم هم داشته باشد روی آن. پس بنابراین آن مسبب را می‌توانیم نسبت بدهیم به منشأش. منشأ هم فعل است، هم منشأ حکم است.

سؤال: نه این جور نیست، منشأ فعل است منتها فعلی که این وصف را دارد برای آن حکمی هست.

جواب: این حکم دخالت دارد یا ندارد؟ مسبب از هر دو است دیگه.

سؤال: ...

جواب: عجب. این فعل، این شرب الخمری که حکم دارد این جا مخالفت می‌شود. پس هم فعل دخالت دارد در ایجاد عنوان مخالفت، هم حکم. پس بنابراین آن عقاب به توسط و وساطت مخالفت هم برای فعل است، هم برای حکم است، هر دو دخالت داشته در آن. پس درست است که بگوییم عقاب حکم و عقاب فعل. چرا؟ چون هر دوی این‌ها نقش دارند در این که آن مخالفت را درست می‌کنند و عنوان مخالفت هم موضوع برای حکم است. هر دو دخالت در این جهت دارند.

سؤال: حاج آقا مخالفت یعنی فعل دیگه.

جواب: عنوان انتزاعی از فعل است.

سؤال: مخالفت فعل است؟

جواب: نه، عنوان انتزاعی...

سؤال: مگر ... شرب خمر حرام نیست ... مخالفت حکم یعنی اعتقاد دارد فرضاً این که شرب خمر حرام نیست ولی انجامش هم نمی‌دهد، این عقوبت ندارد.

جواب: نه، مخالفت حکم منجز است. حکم، اما حکمی که منجز شده باشد.

سؤال: قائل ...

جواب: قائل چی؟

سؤال: همین قول که اگر فعل باشد باز هم عقوبت ندارد.

جواب: اگر فعل باشد حکم نداشته باشد عقوبت نداشته باشد، قائل نمی‌خواهد، عقل حضرتعالی است. فعل همین جوری اگر حکم نداشته باشد...

سؤال: ...

جواب: عقول ما می‌گوید. لازم نیست کسی بفرماید. این از واضحات عقول است.

سؤال: ...

جواب: یعنی تجسم پیدا می‌کند. هم خوب‌ها، هم بدها. مثلاً نماز به شکل یک آدم خیلی

قشنگ در می‌آید شب اول قبر می‌آید پهلوی آدم مأنوس می‌شود با آدم. این تجسم عمل است. اما از آن طرف نماز دیگه حور العین نمی‌شود. حور العین را خدای متعال خلق می‌کند می‌دهد به حضرتعالی که نماز خواندید و هکذا.

این جواب از آن راهی که شیخ اعظم فرمودند. دو مطلب دیگر این جا وجود دارد که شیخ متعرض نشدند و براساس آن دو مطلب مذهب شیخ نصرت می‌شود. که شیخ فرمود اختصاص به شبهات موضوعیه دارد این حدیث و شبهات حکمیه را شامل نمی‌شود. ایشان یکی از راه وحدت سیاق پیش آمدند که فعل است، و یکی هم از راه مؤاخذه که امروز بیان شد.

راه دیگری که وجود دارد در بعضی کلمات بزرگان از این راه خواستند یا طرح کردند که کسی ممکن است از این راه بگوید مختص به شبهات موضوعیه هست، استفاده از واژه رفع است. که گفتند خود واژه رفع یقتضی به این که مراد حکم نیست بلکه فعل است. چرا؟ چون گفتند واژه رفع در لغت عرب در جایی استعمال می‌شود که آن مرفوع ثقل داشته باشد، سنگین باشد، بگوید رَفَعْتُ، اما اگر مرفوع ثقل نداشته باشد این جا نمی‌گویند رَفَعْتُ. مثلاً رَفَعْتُ این پر کاه را. این گفته نمی‌شود و ... برای امور سنگین و ثقیل است و وقتی به حسب و لغت این مسأله ثابت بود تناسب حکم و موضوع و این که این استعمال استعمال صحیحی باشد، آن هم من رسول الله (ص) به حسب این روایت پس بنابراین باید مراد از «ما» که این رفع به آن نسبت داده شده و آن تسعه امور سنگین و ثقیل باشد تا این استعمال رفع درست باشد. حالا وقتی این مسأله روشن شد محاسبه کنیم آیا حکم ثقالتی دارد، سنگینی دارد بر عبد. حکم کار مولی است، آن برعکس سنگینی ندارد، آن که سنگین است انجام عمل است، کار است، یا ترک یک کار. یک وقت‌هایی هم ترک یک کاری ... نظر به اجنبی نکردن، جوان است خیلی دلش می‌خواهد نگاه کند، این ترک برای او مجاهده است، سنگین است. به یک خوراک‌هایی خیلی علاقه‌مند است، نخوردن آن توی ماه رمضان، این ترک سنگین است. پس آن که می‌شود رفع را به آن نسبت داد فعل است، اما حکم کار شارع است و سنگینی هم ندارد.

إن قلت....

سؤال: نسیان چه سنگینی دارد؟ دست ما نیست، اختیاری هم نیست.

جواب: نسیان چه سنگینی دارد؟

سؤال: بله.

جواب: منسی دیگه، نسیان یعنی منسی.

این جا اگر إن قلت که اگر حکم سنگینی ندارد چرا به آن می‌گویند تکلیف، تکلیف از کلفت است دیگه یعنی مشقت. جواب این است که این که به حکم می‌گویند تکلیف از باب این است که یسبب الکلفة و الا واقعاً خودش ثقلی ندارد. سنگینی ندارد، کلفتی ندارد، کلفت مال آن امتثال است. پس بنابراین به این قرینه؛ به قرینه خود واژه رفع باید گفت که مرفوع به این رفع امور ثقیل و سنگین است به تناسب حکم و موضوع، و این که این استعمال استعمال درستی باشد، صحیح باشد.

سؤال: یک إن قلت دیگر هم هست و ما این فعل را چند روز است هی داریم می‌گوییم

راحت برداشته می‌شود، حکم خیلی سنگین است برداشتن آن.

جواب: آره، چون رفع اقتضاء می‌کند که سنگین برداشته بشود، یک جرثقیل مهم را که می‌آورند یک پر کاه را که با آن بر نمی‌دارند که. ولی اگر بگویند یک سنگ بسیار بزرگی را با آن برداشتن خیلی راحت است، می‌شود قبول کرد، حالا این جا هم همین است. این رفع یک جرثقیل است در زبان عرب. جرثقیل را که نمی‌آورند برای این که یک پر کاه را با آن بردارند که.

سؤال: نه عرضم این است ما چند روز است می‌گوییم شبهه موضوعیه ثابت است، شبهه حکمیه و برداشتن حکمی که چند روز داریم ...

جواب: سخت است، با این روایت. چرا؟ چون می‌گوییم همین است دیگه...

سؤال: فلذا برداشته ...

جواب: آره دیگه، علتش هم همین است. دارم همین را به شما عرض می‌کنم، چون این حدیث شریف، چون واژه رفع در آن استعمال شده مثل جرثقیل است، جرثقیل کاه بخواهد بردارد واقعاً سخت است، اصلاً آن را نمی‌گیرد. این جا ...

سؤال: ... فعل هم ثقیل نیست، مؤاخذه ثقیل است.

جواب: فعل ثقیل نیست؟ نماز خواندن ثقیل نیست، روزه گرفتن ثقیل نیست، جهاد ثقیل نیست؟

سؤال: ...

جواب: حج رفتن ثقیل نیست؟ بالاخره ثقلت دارد دیگه، حالا ثقلتش به افراد فرق می‌کند. برای افراد ثقیل است، سنگین است اما افراد در تحمل این سنگینی مختلف هستند، یکی مثل حضرت شما عرفانش بالا است و محبوب را خیلی دوست دارد و ... برای او اصلاً، آن هر چی سنگین هم باشد برای او مشکل نیست.

سؤال: ... در فرض حدیث فعل اضطرابی شده فقط می‌خواهد مؤاخذه آن را بردارد. فعل که اصلاً انجام شده، این که می‌گوییم ثقیل است بله، نماز ثقیل است ... ولی توی فرض حدیث ما فعل یا ترک انجام شده. یا به آن مضطر شدیم، یا مکره شدیم، یا نسیان کردیم و انجام دادیم. انجام شده فعل.

جواب: درسته، و لکن... اولاً حالا یک قدری باید شما امساک بفرمایید، هر چی ... چون الان داریم اشکال را می‌گوییم، راه را می‌گوییم. حالا بعداً جواب بدهیم. وسط طرح اشکال ... و ثانیاً مؤاخذه اشکالش این بود که تقدیر باید بگیریم. اما فعل که تقدیر نمی‌خواهد می‌گوید فعل است، خودش قابل برداشت است، بنابراین مؤاخذه خلاف اصل است، چون شما چیزی در تقدیر می‌گیرید، می‌گوید آقا چیزی نمی‌خواهد در تقدیر بگیرید، یا حکم یا فعل. بنابراین، این جا حکم را نمی‌شود اراده کرد می‌گوییم مثلاً فعل اراده شده. این فعلاً بیانی است که قد یقال، در مصباح الاصول هم این بیان وجود دارد، جاهای دیگر هم هست. آیا این درست است؟ این راه درست است؟ از راه واژه رفع می‌توانیم بگوییم حکم نمی‌شود مقصود باشد؟

یک جواب از اجوبه قبل روشن شد، می‌گوییم سلماً درست می‌فرمایید فعل باید در تقدیر باشد. فعل مقصود است نه حکم، چون این ثقاله دارد، حکم ثقاله ندارد، قبول ولی گفتیم حکم هم در تقدیر باشد و مراد حکم باشد... در تقدیر باشد غلط بود. فعل هم مراد باشد، می‌شود برای شبهات حکمیه به آن استدلال کرد. این اولاً.

ثانیاً این است که ما به وجدان‌مان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم اگر بگوییم که الحمدلله رُفع عنک الحرمة، الوجوب، الالزام، این غلط است؟ می‌گوییم نه، خود رفع را به حکم نسبت بدهیم بگوییم الحمدلله یا می‌گوید الحمدلله رُفع عنی الالزام. این تکلیف از من برداشته شد. قبلاً به او گفته بودند آقا فلان کار را بکن، بعد گفتند نه آقا دیگری انجام می‌دهد لازم نیست. الحمدلله رُفع عنی هذا الحكم. این غلط است؟ در زبان عرب، در زبان... غلط نیست. پس این ارتکاز به ما نشان می‌دهد که یا آن حرف درست نیست که در رفع آن جور گفته بشود یا توی حکم هم یک ثقاله هست. یا اگر نیست چون حکم سبب می‌شود برای کلفت همان طور که کلفت گفته می‌شود و تکلیف گفته می‌شود به همان جهت رفع هم گفته می‌شود. چرا به حکم می‌گویند تکلیف با این که خود حکم برای مولی است و انشاء است. انشاء چه تکلیفی؟ برای خاطر این است که یوجب، یسبب کلفت را، گفته می‌شود تکلیف. بنابراین همان طور که اگر شیءای خودش ثقیل باشد، عنوان رفع و اسناد رفع به آن درست است، اگر یک چیزی خودش ثقیل نیست اما سبب این جا هم اسناد درست است. و این واسطه در ثبوت هم هست نه واسطه در ... یعنی ما به احکام که می‌گوییم تکلیف مجازاً می‌گوییم، این‌ها واسطه در ثبوت هستند. بنابراین از همین ارتکازمان کشف می‌کنیم که یکی از این امور ثلاثه در این جا وجود دارد. یا رفع این حرفی که در باره‌اش زده می‌شود درست نیست، و یا این که اگر این حرف در باره رفع درست باشد نه حکم ثقاله دارد واقعاً و یا این که نه، حکم همان جور که تصویبش به کلفت باعث تسمیه به تکلیف می‌شود و اطلاق به کلمه تکلیف می‌شود، هم چنین این سببیت آن و ایجابش کلفت را و ثقل را، موجب این می‌شود که رفع هم دیگه درست باشد. عنوان رفع هم در آن جا اطلاقش درست باشد و صحیح باشد.

سؤال: قائل می‌خواست بگوید که اسناد رفع به حکم حقیقی نیست...

جواب: بگوید ما جواب دادیم که نه این جور نیست.

سؤال: به علاقه سببیت و مسببیت این اسناد...

جواب: نه نه، نه علاقه سببیت و ... این نیست، گفتم واسطه در ثبوت است. یعنی به خاطر این که این موجب می‌شود کلفت را چیزی که موجب می‌شود کلفت را بالحقیقه به خود آن هم می‌گویند کلفت‌آور است. خود آن هم سنگین است، چون این یوجب آن سنگینی را.

سؤال: ... همین حرفی که شما در باره حکم می‌زنید در باره فعل هم هست. چون در باره فعل با تقدیر مؤاخذه است. ...

جواب: نه دیگه لازم نیست.

سؤال: ... رفع مؤاخذه فعل. اگر گرفتیم رفع مؤاخذه، ...

جواب: نه، رفع تشریعی می‌گیریم. کاری به آن‌ها نداریم ممکن است مؤاخذه را قبول

نداشته باشند. این بیان آخری است دیگه، احتیاجی به آن نداریم، رفع را تشریحی می‌گیریم، و یا بیانات دیگری که گفتیم. لازم نیست حتماً مؤاخذه در تقدیر باشد. این از واژه رفع خواست استفاده بکند ولو این که مؤاخذه هم در تقدیر نباشد.

راه دیگر:

راه دیگر باز استفاده از همین واژه رفع است اما به بیان آخری و آن این است که این چند تا مقدمه دارد:

مقدمه اولی؛ رفع و وضع دو واژه متقابل هستند. جایی رفع استفاده می‌شود که وضع درست باشد. جایی وضع استعمال می‌شود که رفع درست باشد. این دو واژه متقابل هستند. این مقدمه اولی.

مقدمه ثانیه در حدیث شریف چی فرموده؟ فرموده «رفع عن امتی» ظاهر این رفع عن امتی یعنی از عهده، از ذمه اتم برداشته شد، مفاد این عرفاً این است، یعنی از ذمه‌شان برداشته شده. پس ظرف وضع و رفع می‌شود ذمه.

مقدمه سوم: آن چه که وضع در ذمه می‌شود چیه؟ حکم است یا فعل است؟ حکم را به ذمه می‌گذارند یا کار را به ذمه آدم می‌گذارند؟ با حکم کار را به ذمه می‌گذارند. وقتی می‌گوید صلّ با این امر به صلات نماز خواندن را به عهده آدم می‌گذارند، نه وجوبش را به عهده ما بگذارند. با این وجوب فعل را به عهده انسان می‌گذارند. پس آن که وضع بر ذمه می‌شود مقدمه سوم این است که می‌گوید آن که وضع بر ذمه می‌شود چیه؟ فعل است، نه خود حکم. بله حکم معنای آن اصلاً یا به فرمایش محقق خویی اصلاً حکم یعنی فعل را بر ذمه گذاشتن، اعتبار و ابراز است. یعنی این را بر عهده بگذارد و ابراز بکند. بنابر مسلک دیگران نه این نیست، ولی سبب می‌شود که به عهده بگذارد.

بعد از این که این سه مقدمه روشن شد، به حکم مقدمه اولی گفتیم رفع جایی است که وضع درست باشد. وضع چی می‌شود در ذمه؟ وضع فعل می‌شود، پس رفع هم ... می‌خواهد. این وضع و رفع یتواردان بر یک امر واحد. ما اثبات کردیم آن چیزی که در ذمه گذاشته می‌شود چیه؟ فعل است. پس رفع هم به همین... کاری نداریم به ثقلت و این‌ها، این بیان کار ندارد به این که باید... نه، به غیر ثقیل هم می‌گوید. قبول، رفعُ الحکم اشکال ندارد اما این جا صحبت سر این است که حدیث گفته «رفع عن امتی» حالا که گفته «رفع عن امتی» یعنی از عهده امت. نه از مثلاً کجای آن‌ها، یعنی سرشان؟ سینه‌شان؟ رفع عن امتی یعنی از ذمه‌شان. آن ذمه‌ای که در اعتبار عقلایی برای انسان‌ها هست. پس «رفع عن امتی» یعنی عن عهده و ذمه اتم برداشته شد. بنابراین باید ببینیم چه چیزی در ذمه وضع می‌شود تا حالا رفع می‌خواهد آن را بردارد. آن چه که در ذمه وضع می‌شود حکم است یا فعل است؟ فعل است.

سؤال: فعل که انجام شده...

یا ترک است. ترک مثلاً یک عملی، پس بنابراین به این قرینه هم گفته می‌شود که باید گفت فعل در تقدیر است، یعنی فعل مقصود است از «ما»ی موصوله و از آن تسعه. وقتی هم فعل بود دیگه بقیه کلمات به آن ضمیمه می‌شود که پس قهراً نتیجه این می‌شود که برای شبهات موضوعیه است نه حکمیه.

جواب از این؛ به وجوهی می‌شود از این جواب داد یک جوابش همان مشترکی است که قبلاً هی به آن اشاره کردیم که باشد، قبول، سلمنا که فعل است. ولی فعل هم باشد می‌توانیم به آن استدلال کنیم. و اما جواب‌های دیگر، محقق خوبی یک جواب داده، بعضی جواب‌های دیگر است که ان شاء الله برای این که آقایان برسند فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.